یادداشت

جنگ اوکراین و جنگ ایران کاتالیزورهای نظم آتی بین‌الملل



سیدمحمد حسینی
سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در عربستان سعودی

تحولات سال‌های اخیر در نظام بین‌الملل، زمینه را برای شکل‌گیری دو بلوک قدرت، یکی به رهبری آمریکا و دیگری به رهبری چین، فراهم کرده است؛ آنچه مسلم است، این است که شکل‌بندی نظم آینده از دل رقابت بین آمریکا و چین مشخص خواهد شد. جهان پس از فروپاشی شوروی وارد دوران گذار از نظم کهن به نظم جدید بین‌المللی شد. به باور بسیاری از نظریه‌پردازان، اکنون جهان از دوران گذار خارج شده و وارد دوران تثبیت بر اساس دو محور آمریکا و چین شده است. در نقطه مقابل، برخی دیگر از تحلیلگران معتقدند جهان هنوز در دوران گذار قرار دارد و وارد نظم جدیدی نشده است. گذار از نظم بین‌المللی پیشین به سمت یک نظم بین‌المللی جدید ادامه خواهد داشت و شاید تا یک دهه آینده به مرحله تثبیت نرسد. با همه این اختلافات اما اجماعی نسبی وجود دارد که لحظه تک‌قطبی به پایان رسیده است و اکنون جهان در دوران دومحوری چین و آمریکا به سر می‌برد. بنابراین ما از آن دوران تک‌قطبی فاصله گرفته‌ایم و این دوران گذار، فرصت‌هایی را برای کشورهای گوناگون و قدرت‌های منطقه‌ای فراهم می‌کند. صورت‌بندی نظم جدید بر پایه قدرت چین و آمریکا، بر اساس قطبیت نیست؛ چراکه چین هماوردی ایدئولوژیک برای آمریکا محسوب نمی‌شود و از آن مهم‌تر پکن بر اساس قواعد نظام سرمایه‌داری عمل می‌کند. بر این اساس، نظم جدید، نظمی دومحوری است که ابتنای آن بر رقابت، همکاری و تقابل محدود و حوزه‌ای میان آمریکا و چین قرار دارد.

مروری بر اسناد امنیت ملی در آمریکا هم نشان می‌دهد که قطب‌نمای سیاست خارجی آمریکا نیز روی «چین» به‌عنوان «مهم‌ترین رقیب و تهدید» برای امنیت این کشور تنظیم شده است. در آمریکا بین دموکرات‌ها، جمهوری‌خواهان و البته اندیشکده‌های این کشور نوعی اجماع وجود دارد که چین مهم‌ترین تهدید وجودی برای این کشور در دهه‌های آینده خواهد بود. نگرانی‌ها در واشینگتن بی‌دلیل نیست؛ چراکه چین تمام ظرفیت‌ها و ابزارهای لازم را برای تبدیل‌شدن به یک قدرت هژمونی جهانی دارد. سرزمین وسیع، جمعیت زیاد، تاریخ چندهزار ساله، قدرت نظامی و به‌طور ویژه اقتصاد رو به رشد و ذخایر ارزی بیش از ۳.۲ تریلیون دلاری به چینی‌ها این امکان و قابلیت را می‌دهد که گوشه‌چشمی به جایگاه رأس هرم توزیع قدرت جهانی داشته باشند و البته این منطق قدرت است که میل به گسترش و تحمیل اراده خود دارد. به باور برخی دیگر نیز هرچند چین از نظم موجود بین‌المللی ناراضی بوده و در حال انباشت قدرت مادی خود برای تغییر این نظم است، با وجود این فاقد «قدرت گفتمانی» در این زمینه است؛ یعنی چین توانایی اعمال نفوذ بر فرمول‌بندی‌ها و ایده‌هایی را که نظم بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، ندارد. به باور برخی از کارشناسان، تمرکز چین در حوزه قدرت اقتصادی و حضور در مناطق مختلف جهان، به دلیل ضعف پکن در حوزه قدرت نرم است. از منظر این دیدگاه، چین ممکن است قدرت اقتصادی داشته باشد، اما در بحث قدرت نرم، جنگ روایت‌ها و گفتمان‌سازی، کماکان این غرب است که دست برتر را دارد. چین هنوز یک قدرت تنها در منطقه آسیاست و هیچ متحد استراتژیکی برای خود ندارد. با وجود این، باید این مسئله در مطالعات آینده‌پژوهی مورد توجه قرار بگیرد که طی ۱۰ سال آینده چین می‌تواند قدرت نرم خود را رشد داده و همچنین متحدانی برای خود در آسیا به لحاظ امنیتی یا سیاسی داشته باشد یا خیر. تا پیش از جنگ اوکراین، نظریه‌پردازان رئالیسم بر این باور بودند که آمریکا برای مهار قدرت چین باید یک ائتلاف در منطقه آسیا تشکیل دهد و حتی با روسیه نیز در زمینه مهار قدرت چین همکاری کند؛ اما جنگ اوکراین این تلاش را بر هم زد. اولا از تمرکز آمریکا بر شرق آسیا به‌عنوان نقطه کانونی تنش بین واشینگتن و پکن جلوگیری کرد و ثانیا روسیه را به‌طور کلی از اردوگاه غرب جدا و به چین نزدیک کرد. برخی در مقابل استدلال می‌کنند آمریکا می‌تواند چین را وادار کند از روسیه جدا شود و ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور این کشور را منزوی کند. چین از جنگ در اوکراین برای تسریع آنچه این کشور آن را افول اجتناب‌ناپذیر آمریکا می‌داند، بهره‌برداری می‌کند. تعمیق روابط با روسیه نیز با هدف سهم‌خواهی چین از نظم آتی بین‌المللی پیش خواهد رفت. رؤیای چین ایجاد جایگزینی برای نظم جهانی لیبرال غربی است. «شی جین‌پینگ» و «پوتین» هر دو می‌خواهند دنیا به محدوده‌های زیر نفوذ چند کشور بزرگ تقسیم شود؛ چین شرق آسیا را در اختیار خواهد داشت، روسیه حق وتویی بر امنیت کل اروپا داشته باشد و آمریکا هم می‌تواند به خانه خود بازگردد. جنگ اوکراین یکی از مؤلفه‌های اصلی تشدید بلوک‌بندی در نظام بین‌الملل در دهه‌های آینده خواهد بود. آمریکا، اروپا و متحدان آسیایی واشینگتن در یک سر این بلوک‌بندی قرار دارند و روسیه، چین و متحدان آنها مثل بلاروس و کره شمالی در طیف دیگر این بلوک‌بندی. در بین این بلوک‌بندی‌ها رقابت حاکم خواهد بود و در درون بلوک‌ها همکاری بین متحدان تشدید خواهد شد. همین قاعده بر جنگ آمریکا با ایران نیز حاکم است؛ حتی می‌توان گفت جنگ با ایران به واسطه درگیری مستقیم آمریکا در آن، بیش از جنگ اوکراین پاشنه آشیل آمریکا در تثبیت نظم آتی بین‌المللی خواهد بود. جایگاه جنگ ایران در نظم آتی بین‌المللی، هم فرصت است و هم تهدید. فرصت است چون رقابت میان قدرت‌های بزرگ را برانگیخته می‌کند و امکان بازی در شکاف میان قدرت‌های بزرگ را برای ایران فراهم می‌آورد. از سوی دیگر تهدید است چون می‌تواند عاملیت را از ایران در جنگ سلب کند و ایران را به بازیگری کنش‌پذیر و به زبان ساده به توپ بازی میان قدرت‌های بزرگ تبدیل کند. اتفاقی که تقریبا می‌توان گفت برای اوکراین رخ داده است.

تهران در بُردار ابرقدرت‌ها



عکس: سهند تاکی، شرق

در تحلیل شما نکته‌ای بسیار کلیدی وجود داشت؛ آنجا که احتمال دادید در صورت وقوع درگیری مجدد، جنگ ممکن است «کوتاه» باشد. با این حال، برخی معتقدند تهران، با آگاهی از نابرابری توان نظامی خود در مقایسه با قدرتی مانند آمریکا، به‌جای اتکا بر موازنه قدرت، به سمت ایجاد موازنه «تهدید» و موازنه «وحشت» حرکت کرده است. در همین چارچوب، ایران از افزایش برد موشک‌های خود به چهار تا پنج هزار کیلومتر سخن گفته و حتی برخی کشورهای اروپایی را در محدوده تهدید قرار داده است؛ با این استدلال که اگر بخشی از پشتیبانی لجستیکی و سوخت‌رسانی حملات از اروپا صورت گیرد، دامنه پاسخ ایران نیز محدود به منطقه نخواهد بود. فارغ از اینکه این تهدیدها تا چه اندازه قابلیت عملیاتی داشته باشند، اگر راهبرد ایران بر مبنای موازنه تهدید و ایجاد بازدارندگی از طریق گسترش دامنه پاسخ تعریف شده باشد، آیا در صورت وقوع درگیری مجدد، جنگ همچنان می‌تواند کوتاه‌مدت باقی بماند؟ از سوی دیگر، آیا اساسا آمریکا نیز تمایل دارد جنگی کوتاه اما شدید را دنبال کند؟

همان‌طور که شما نیز اشاره کردید و من هم گفتم، تمایل ترامپ و آمریکا این است که جنگ احتمالی بعدی با ایران نیز کوتاه باشد؛ به‌گونه‌ای که بتوان پیامدهای آن را در سطح افکار عمومی آمریکا مدیریت کرد و از تبدیل آن به یک بحران سیاسی داخلی جلوگیری کرد. این جنگ، همان‌طور که می‌دانیم، در آمریکا اساسا محبوبیت چندانی ندارد و با توجه به تغییراتی که در ترکیب و فضای سیاسی کنگره نیز رخ داده است، زمینه برای ترامپ می‌تواند پیچیده‌تر و محدودتر شود. در چنین شرایطی، طولانی‌شدن جنگ نه‌تنها می‌تواند هزینه‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی آمریکا را افزایش دهد، بلکه ممکن است شکاف‌های سیاسی داخلی، اختلافات بر سر اولویت‌های سیاست خارجی و فشار بر دولت برای بازنگری در رویکرد خود را نیز تشدید کند. با این حال، کوتاه‌بودن جنگ لزوما به معنای تضمین تحقق اهداف آمریکا نیست. اگر پاسخ ایران و مقاومتی که در برابر حملات نشان می‌دهد، از نظر دامنه، استمرار و پیامدهای راهبردی قابل توجه باشد، محاسبات اولیه واشینگتن ممکن است با پیچیدگی‌های بیشتری مواجه شود. در این صورت، فاصله میان تصور اولیه از یک جنگ محدود و واقعیت میدانی می‌تواند افزایش یابد و همین امر بالقوه زمینه تداوم درگیری میان ایران و آمریکا را در ماه‌های آینده فراهم کند؛ وضعیتی که در آن، مدیریت زمان جنگ، هزینه‌های آن و چگونگی خروج از بحران، به چالش‌هایی اساسی برای هر دو طرف تبدیل خواهد شد.

تا کی؟

پیش‌بینی من این است که تا پایان دولت ترامپ شاهد درگیری‌های پراکنده خواهیم بود.

یعنی جنگ با آمریکا پتانسیل آن را دارد که سه سال تداوم یابد؟

البته ممکن است این درگیری‌ها الزاما در قالب یک جنگ کلاسیک ادامه پیدا نکنند. در عین حال، باید توجه داشته باشیم که اگر آنچه امروز مطرح می‌شود، یعنی هدف قراردادن اروپا با موشک‌های ایران، با این استدلال که بخشی از پشتیبانی لجستیکی حملات علیه ایران از اروپا صورت می‌گیرد، عملیاتی شود، این وضعیت می‌تواند اروپا را نیز وارد درگیری مستقیم با ایران کند. چنین تحولی صحنه جنگ را کاملا غیرقابل‌پیش‌بینی خواهد کرد و معلوم نیست چگونه بتوان جنگی با چنین مقیاس و گستره‌ای را تا چه زمان مدیریت کرد. طبیعتا فکر می‌کنم اگر جنگ مجددا رخ دهد، در مقایسه با جنگ‌های ۱۲روزه و ۴۰روزه گذشته، غیرقابل‌پیش‌بینی‌تر خواهد بود و می‌تواند برای همه طرف‌ها بسیار خطرناک‌تر باشد. باید دید ترامپ چه تصمیمی خواهد گرفت؛ اما آنچه می‌دانیم این است که احتمالا ترامپ نخواهد توانست با ایران به توافق برسد و ممکن است برای آمریکا چاره‌ای جز انجام یک حمله نظامی دیگر، با اهداف مشخص و در بازه زمانی کوتاه، باقی نماند. شاید از این طریق بتواند با دستاوردهایی که ادعا خواهد کرد به دست آورده است، اعلام پیروزی کند و از جنگ کنار بکشد.

یعنی شیوه «پنیر سوئیسی»؟

بله ممکن است. با این حال، واقعیت این است که همان‌طور که پیش‌تر نیز تکرار کردم، حتی اگر چنین اقدامی انجام شود، درگیری‌ها و برخوردهای میان ایران و آمریکا دست‌کم تا پایان دولت ترامپ ادامه خواهند یافت.

اتفاقا نکته مدنظر ما نیز همین است. بسیاری از تحلیلگران، از جمله شما و افرادی مانند علی واعظ، معتقدند این وضعیت ممکن است دست‌کم تا پایان دو سال باقی‌مانده از دولت ترامپ ادامه پیدا کند. در گفت‌وگوی قبلی نیز به نکته مهمی اشاره کردیم؛ جنگ اساسا پدیده‌ای «زمان‌گریز» است و نمی‌توان از پیش برای آن مثلا یک، دو، سه ماه یا یک سال، مدت مشخصی تعیین کرد. با توجه به انتخابات کنگره و تحولات سیاسی پس از انتخابات کنست و وضعیت نتانیاهو، آیا واقعا می‌توان انتظار داشت چنین وضعیتی تا دو سال ادامه پیدا کند؟ از سوی دیگر، آیا ایران اساسا توان تحمل درگیری‌هایی با این استمرار و هزینه را دارد؟

پرسش بسیار زیرکانه‌ای است که آیا ایران می‌تواند در طول دو سال آینده این زدوخوردها را تحمل کند و حتی آیا آمریکا نیز آمادگی پرداخت چنین هزینه‌ای را دارد؟ من فکر می‌کنم، همان‌طور که در گفت‌وگوی قبلی با شما در همین روزنامه «شرق» درباره آن صحبت کردیم، جنگ‌ها منطق خاص خود را دارند و الزاما از مسیر آنچه استراتژیست‌های نظامی در طرفین جنگ طراحی می‌کنند، پیش نمی‌روند. بخش‌هایی از جنگ کاملا غیرقابل‌پیش‌بینی باقی می‌مانند و نمی‌توان از پیش تعیین کرد که چه سرنوشتی پیدا خواهند کرد. در این مورد نیز همین مسئله صادق است. در عین حال، اگرچه افکار عمومی آمریکا با این جنگ مخالف است، اما چنانچه جنگ به مسئله‌ای حیثیتی برای آمریکا تبدیل شود، ممکن است این کشور را ناگزیر کند، حتی دموکرات‌ها را که جنگ را تا تعیین تکلیف نهایی و رسیدن به نوعی پیروزی ادامه دهند؛ زیرا شکست آمریکا در این جنگ صرفا به گردن ترامپ نخواهد بود و می‌تواند پیامدهای راهبردی در سطح جهانی داشته باشد؛ از جمله کاهش اعتماد شرکای آمریکا در گوشه‌وکنار جهان به این کشور و تغییر موازنه‌های بین‌المللی و حوزه‌های نفوذ. بنابراین، حتی دموکرات‌هایی که با جنگ مخالف هستند نیز ممکن است با اکراه، از ادامه آن حمایت کنند تا زمانی که آمریکا بتواند نقطه‌ای را به‌عنوان پیروزی اعلام کند؛ به‌ویژه در ارتباط با ادعاهایی که امروز درباره همچنان وجود داشتن پتانسیل تسلیحات کشتار جمعی در ایران مطرح می‌شود. از این منظر، فکر می‌کنم میزان تاب‌آوری در آمریکا تا حدی وجود دارد.

باید پرسید که ایران هم توان و طاقت دو سال جنگ فرسایشی تا پایان دولت ترامپ را دارد؟

در مورد ایران، ارزیابی این مسئله واقعا دشوار است. ایران تا همین امروز نیز این جنگ را تحمل کرده است و اگر توان تحمل شدت آن را داشته باشد، می‌تواند همچنان به ادامه آن تن دهد. از سوی دیگر، ایران به دلیل اینکه برای بقای خود می‌جنگد، انگیزه‌ای حتی بیشتر از آمریکا برای ادامه جنگ دارد. بنابراین، این جنگ در نقطه‌ای بسیار خطرناک و حساس قرار دارد. ممکن است جنگ در تهران و واشینگتن جنگی محبوب نباشد، اما ساختار و منطق آن می‌تواند اقتضا کند که طرفین، با وجود هزینه‌هایی که متحمل می‌شوند، آن را برای مدت طولانی ادامه دهند.

نباید فراموش کنیم که جنگ‌های جهانی اول و دوم نیز به همین ترتیب آغاز شدند و ادامه یافتند. کشورها تصور می‌کردند تنها برای یک یا دو هفته وارد جنگ خواهند شد، اما آن جنگ‌ها سال‌ها طول کشیدند و میلیون‌ها نفر جان خود را از دست دادند. همین مسئله را در جنگ افغانستان یا حتی جنگ عراق نیز مشاهده کردیم. هیچ‌یک از این جنگ‌ها قرار نبود چندین سال یا حتی دو دهه ادامه پیدا کنند؛ قرار بود جنگ‌هایی کوتاه باشند. اما همان‌طور که گفتیم و تکرار کردیم، جنگ‌ها منطق خاص خود را دارند و این ساختار و منطق جنگ است که تعیین می‌کند جنگ تا چه زمانی ادامه پیدا کند و چه کسی پیروز شود. بنابراین، به نظر من، ما در هفته‌های پیش‌رو با وضعیتی بسیار خطرناک‌تر مواجه هستیم؛ حتی در مقایسه با جنگ‌های ۱۲روزه و ۴۰روزه گذشته.

نکته شما درست، اما موضوع تاب‌آوری داخلی ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ برخی تحلیلگران بر این باورند که ترامپ نیز ممکن است پیش از ورود مجدد به جنگ، منتظر شکل‌گیری ناآرامی‌های داخلی در ایران باشد؛ چنان‌که برخی معتقدند اگر وقایع ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه رخ نمی‌داد، تحولات ۹ اسفند و جنگ ۴۰روزه نیز شکل نمی‌گرفت. آیا به نظر شما احتمال دارد ترامپ در انتظار شکل‌گیری شرایط مشابهی باشد تا از آن به‌عنوان زمینه‌ای برای آغاز دور جدیدی از جنگ استفاده کند؟

نکته‌ای کلیدی طرح کردید. بله، فکر می‌کنم وقوع ناآرامی‌های گسترده در داخل ایران می‌تواند به‌شدت به دولت ترامپ کمک کند و مسیر را برای او آسان‌تر کند. نخست، چنین وضعیتی می‌تواند نوعی توجیه اخلاقی، دست‌کم در ظاهر، برای جنگ فراهم کند و به ماشین تبلیغاتی جنگی آمریکا کمک کند. دوم اینکه با تقسیم تمرکز ایران میان مسائل داخلی و خارجی، ممکن است از نظر نظامی نیز به ترامپ کمک کند تا با اطمینان بیشتری فشار روانی ناشی از جنگ را علیه ایران سازماندهی کند. بنابراین، معتقدم اگر چنین اتفاقی رخ دهد، نه‌تنها برای ترامپ مفید خواهد بود، بلکه ممکن است به محرکی برای تسریع، تشدید و طراحی دوره تازه‌ای از جنگ با ایران تبدیل شود.

می‌خواهم به بُعد دیگری از مسئله بپردازم که در حوزه اقتصادی قرار دارد و با توجه به اینکه در پاییز و در آستانه زمستان هستیم، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. احتمالا بحث چانه‌زنی‌ها و اختلاف‌نظرها درباره بودجه سال آینده نیز مطرح خواهد شد. در این میان، دو موضوع بسیار مهم وجود دارد؛ میزان فروش نفت ایران و قیمت آن. در شرایطی که سیاست فشار اقتصادی و تحریم‌ها در قالب طرد اقتصادی ادامه دارد، برخی معتقدند آنچه در دولت نخست ترامپ تحت عنوان سیاست به صفر رساندن فروش نفت ایران دنبال می‌شد، اکنون ممکن است عملا به تحقق نزدیک شود. ارزیابی شما از بحران اقتصادی سال آینده، به‌ویژه از منظر بودجه، میزان صادرات نفت و قیمت فروش آن چیست؟

در حال حاضر، هیچ چشم‌انداز روشنی در اقتصاد ایران وجود ندارد. متأسفانه وابستگی چندین‌دهه‌ای ساختار بودجه ایران به نفت که سال‌ها درباره آن هشدار داده می‌شد، اکنون در حال آشکارکردن آسیب‌های خود است. کسری بودجه درخور توجهی که احتمالا در سال آینده نیز به‌صورت فزاینده تکرار خواهد شد، به نظر من بار سنگینی بر اقتصاد ایران تحمیل خواهد کرد و راه‌حل ساده‌ای نیز برای آن وجود ندارد. تا زمانی که جنگ و ناامنی در خلیج فارس ادامه داشته باشد، کاهش فروش نفت ایران نیز ادامه خواهد یافت. از سوی دیگر، ساختار اقتصاد ایران در بخش غیرنفتی نیز آمادگی لازم را ندارد تا بتواند بخشی از ضعف‌های ناشی از کاهش درآمدهای نفتی را جبران کند. منظور من از ساختار، قوانین، مقررات، زیرساخت‌ها و همچنین میزان و کیفیت تولیدات غیرنفتی کشور است. متأسفانه تولیدات غیرنفتی ایران، حتی پیش از این جنگ نیز از نظر رقابت‌پذیری با محصولات بین‌المللی در سطح چشمگیری قرار نداشتند. این بخش از اقتصاد، در دوره اخیر، تحت تأثیر تورم، کسری بودجه و قیمت بالای ارز نیز آسیب دیده و نسبت به گذشته ضعیف‌تر شده است.

با این اوصاف، اساسا تاب‌آوری برای تهران مطرح است؟

اگرچه فکر نمی‌کنم چشم‌انداز اقتصادی سال آینده چندان روشن باشد، اما نکته کلیدی اینجاست که تا زمانی که ایران خود را در معرض تهدیدی علیه بقا و موجودیتش ببیند، هر میزان فشار اقتصادی نیز لزوما به کنارآمدن یا تسلیم‌شدن تهران منجر نخواهد شد.

چرا؟

زیرا این ذهنیت وجود دارد که هرگونه تسلیم در برابر خواسته‌های آمریکا، حتی اگر به‌طور موقت به گشایش اقتصادی منجر شود، در نهایت ایران را از نظر ساختاری، امنیتی، دفاعی و اقتصادی تضعیف خواهد کرد. دست‌کم به نظر می‌رسد چنین ذهنیتی در میان تصمیم‌گیرندگان ایرانی وجود داشته باشد. بنابراین، فارغ از فشارهای اقتصادی که متأسفانه مردم را تحت تأثیر قرار داده و همچنان قرار خواهد داد، فکر نمی‌کنم این فشارها به‌تنهایی در تصمیم ایران برای ادامه جنگ تعیین‌کننده باشند؛ زیرا ایران خود را در معرض تهدیدی موجودیتی می‌بیند و در چنین شرایطی، مسئله بقا حتی بر موضوع اقتصاد نیز اولویت پیدا می‌کند.

در هفته‌های اخیر، برخی معتقدند محسن رضایی تلاش کرده است نقش و جایگاه شورای عالی امنیت ملی را در حوزه دیپلماسی پررنگ‌تر کند. او نیز گفته است که مسئولیت دیپلماسی در زمان جنگ بر عهده شورای عالی امنیت ملی است، در حالی که در زمان صلح این مسئولیت با وزارت امور خارجه خواهد بود. در همین چارچوب، بحث‌هایی درباره کنار گذاشته‌شدن یا کم‌رنگ‌شدن نقش عراقچی، قالیباف و برخی دیگر مطرح شده است. با این حال، شاید مسئله مهم‌تر از افراد، نحوه مدیریت شورای عالی امنیت ملی و جایگاه شخص محسن رضایی باشد؛ به‌ویژه با توجه به سوابق و کارنامه مدیریتی و نظامی او که درباره آن نیز دیدگاه‌ها و نقدهای متفاوتی وجود دارد. به نظر شما، مسئله را باید در سطح افراد و تغییرات مدیریتی بررسی کرد یا آن را در چارچوبی بزرگ‌تر، یعنی ساختار تصمیم‌گیری و راهبرد امنیت ملی کشور فهمید؟ اساسا چه عواملی موجب شده است که در شرایط کنونی، شورای عالی امنیت ملی رسما از قرارداشتن در بن‌بست مذاکراتی سخن بگوید؟

به نظر من، مسئله فراتر از این موضوعات است. اینکه تقسیم مسئولیت‌ها «نهادی» باشد یا «فردی»، در درجه دوم اهمیت قرار دارد. مسئله مهم‌تر، داشتن یک استراتژی جنگی منسجم، واقع‌بینانه و مبتنی بر درک روشن از ماهیت جنگ، اهداف آن و محدودیت‌های موجود است. من در اوایل یا میانه جنگ ۴۰روزه، در جاهای مختلف، بارها تکرار کردم که ما برای طراحی استراتژی جنگی به یک نظریه پیروزی و همچنین به یک نظریه شکست نیاز داریم؛ اما این همان چیزی است که در اختیار نداریم. نظریه پیروزی باید روشن کند که اساسا پیروزی را چگونه تعریف می‌کنیم، چه شرایطی تحقق آن را ممکن می‌کند و مسیر دستیابی به آن از چه مؤلفه‌ها و مراحل مشخصی تشکیل شده است. در مقابل، نظریه شکست نیز باید مشخص کند چه سناریوهایی ممکن است ما را از تحقق اهداف بازدارند، چه هزینه‌ها و پیامدهایی در صورت ناکامی متصور است و در چه نقطه‌ای بازنگری در راهبرد ضرورت پیدا می‌کند. هنوز نمی‌دانیم آماده‌ایم چه میزان هزینه پرداخت کنیم تا بتوانیم در این جنگ به نوعی سربلندی دست پیدا کنیم و برای رسیدن به آن، دقیقا چه اهدافی را دنبال می‌کنیم. فقدان این چارچوب، خطر آن را افزایش می‌دهد که تصمیمات مقطعی، واکنشی و پراکنده جایگزین یک راهبرد کلان شوند؛ راهبردی که باید میان اهداف سیاسی، ظرفیت‌های نظامی، منابع اقتصادی، تاب‌آوری اجتماعی و پیامدهای بلندمدت جنگ، پیوندی معنادار برقرار کند. در غیاب چنین پیوندی، حتی برخورداری از ظرفیت‌های درخور توجه نیز لزوما به دستاوردی پایدار و قابل تعریف منجر نخواهد شد.

گفت‌وگوی کامل را در سایت شرق بخوانید

گزارش

غروبیان: اگر دانشمندان جامعه از حرف‌زدن بترسند، آغاز بدبختی است

تأکید بر حمایت از نخبگان باید به برنامه با بودجه‌ای مشخص تبدیل شود

ادامه از صفحه ۲

او در پاسخ به پرسشی درباره چرایی استفاده کمتر از حد مطلوب از نظر متخصصان در تصمیم‌گیری‌ها، با وجود تأکید رهبر انقلاب بر نقش مستقیم نخبگان در طرح‌ریزی و خط‌مشی‌گذاری، گفت: رهبر شهید و همچنین رهبر انقلاب بر مسئله توجه به نخبگان و نوابغ کشور تأکید داشته‌اند، اما باید این موضوع ساختارمند و راهکارهای عینی و جزئی برای پرورش نخبگان طراحی شود. باید بودجه‌گذاری و ساختارهای قانونی و بسترهای رشد و پرورش نوابغ فراهم شود تا این برنامه‌ها به نتیجه برسند. مشکل اساسی امروز این است که بسترهای لازم برای نخبه‌پروری را فراهم نکرده‌ایم یا در این زمینه ضعیف عمل کرده‌ایم. باید تصمیمات جدی گرفته شود و طرح‌هایی کاملا عینی و ملموس برای این موضوع طراحی شود.

اگر دانشمندان جامعه از حرف‌زدن بترسند، آغاز بدبختی آن جامعه است

غروبیان در پاسخ به پرسشی درباره چگونگی تبدیل مشارکت نخبگان در سیاست‌گذاری از مشورت‌های تشریفاتی به سازوکاری مؤثر در تصمیم‌گیری‌ها، اظهار کرد: در زمان حیات رهبر شهید، شاعران، ادیبان و مداحان دیدار عمومی سالانه‌ای داشتند و ایشان برای آنان صحبت و تشویقشان می‌کردند. او تأکید کرد: اندیشمندان و متفکران رشته‌های مختلف علمی باید بتوانند آزادانه افکار خود را در معرض نقد و بررسی دیگران قرار دهند. نشست‌های علمی باید به‌صورت دائمی برگزار شود تا افراد صاحب‌نظر و صاحب‌فکر بتوانند دیدگاه‌های خود را ارائه دهند. اگر دانشمندان یک جامعه از حرف‌زدن بترسند، این آغاز بدبختی آن کشور است.

نمی‌توان با تفکرات مربوط به ۱۰۰ سال قبل کشور را اداره کرد

مدرس حوزه علمیه در پاسخ به پرسشی درباره ضرورت رفع گلوگاه‌های فناوری برای کنشگری و عمل فراسرزمینی و تأثیر برخی قوانین و طرح‌ها بر این روند، گفت: چنین قوانین و طرح‌هایی قطعا نیازمند بازنگری هستند. باید کمیسیون‌هایی متشکل از جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، اقتصاددانان، حقوق‌دانان، فیلسوفان و فقها داشته باشیم که مستمر مسائل فرهنگی، مسائل جهانی و وضعیت کشور را بررسی کنند. قطعا نمی‌توان با تفکرات مربوط به صد سال قبل کشور را اداره کرد و باید در همه زمینه‌ها به‌روز باشیم. باید آخرین اطلاعات را از جهان امروز داشته باشیم تا بتوانیم خود را متناسب با مسیر تکامل و توسعه جهانی رشد دهیم و پیش ببریم. نمی‌توانیم خود را جزیره‌ای جدا از جهان فرض کنیم و در داخل آن، به‌صورت منفصل از کل عالم، رشد و توسعه پیدا کنیم. او با بیان اینکه امروز همه جهان به یکدیگر مرتبط هستند، گفت: مسائل فرهنگی، علمی، سیاسی، نظامی و اقتصادی به یکدیگر پیوند دارند. باید افرادی در جامعه ما نبض مسائل فرهنگی را در دست داشته باشند که بینش جهانی داشته باشند، دنیا را ببینند و بشناسند و به کشور یا محدوده خاصی محدود نباشند. افرادی با چنین دیدگاه و بینشی می‌توانند کشور را به سمت رشد، تعالی و توسعه پیش ببرند.

خط‌بازی سیاسی باید از تصمیم‌گیری‌های علمی کنار گذاشته شود

غروبیان در پاسخ به پرسشی درباره سازوکار لازم برای استفاده مسئولان از شواهد علمی و خرد جمعی متخصصان در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، اجتماعی و فناوری، گفت: نخستین اقدام این است که خط‌بازی‌های سیاسی، به‌ویژه در مسائل علمی، کنار گذاشته شود. متأسفانه در بسیاری از بخش‌ها می‌بینیم باندبازی‌های سیاسی ضربه‌های بزرگی به رشد علمی کشور وارد کرده است. بسیاری از افرادی که استعداد دارند و از نظر علمی حرف‌ها و طرح‌های جدیدی ارائه می‌کنند، به دلیل اندک گرایش‌های سیاسی کنار گذاشته می‌شوند و به این ترتیب، پخمگان جای نخبگان را در دست می‌گیرند. باید در این فرایند تحول اساسی اتفاق بیفتد و شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز در این زمینه مسئولیت سنگینی بر عهده دارد. این شورا باید ساختارها را دوباره طراحی کند.

شرکت سهامی آب منطقه‌ای اصفهان
Regional Water Company of Esfahan
www.esrw.ir

فراخوان مزایده عمومی
آگهی شرکت در مزایده

شناسه : ۲۳۲۹۹۹۳
نوبت دوم

شرکت سهامی آب منطقه ای اصفهان در نظر دارد، مزایده اجاره باغات درمحدوده شهرستان های چادگان (تاسیسات سد زاینده رود) و فریدونشهر برای مدت سه سال ، خود را براساس جدول زیر به انجام رساند، لذا خواهشمند است از تاریخ درج آگهی نسبت به دریافت اسناد مزایده از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) قسمت مزایدات اجاره به آدرس WWW.SETADIRAN.IR اقدام نمایند. شایان ذکر است دریافت اسناد مزایده صرفاً از طریق سامانه ستاد انجام می پذیرد.

ردیف	شرح مزایده	شماره مزایده در سامانه ستاد
۱	اجاره باغات درمحدوده شهرستان های چادگان (تاسیسات سد زاینده رود) و فریدونشهر برای مدت سه سال	۵۰۰۵۰۰۱۲۰۵۰۰۰۰۱

آدرس: اصفهان، روبروی پل خواجو، ابتدای بلوار آئینه خانه، شرکت آب منطقه ای اصفهان، اداره تدارکات وانبارها
تلفن تماس: ۰۳۱۳۶۶۱۵۳۶۰داخلی ۱۱۸۲
آدرس سایت : WWW.ESRW.IR